شهید صدرزاده (سمت راست) و شهید صابری (سمت چپ) دوستی عمیقی داشتند

گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید مهدی صابری از شهدای شاخص لشکر فاطمیون

پدرم رزمنده دفاع مقدس بود و پسرم شهید دفاع از حرم شد

■ علیرضا محمدی

چند سال پیش که سفری به قم داشتیم، به صورت اتفاقی با چند نفر از دوستان شهید مهدی صابری از شهدای شاخص لشکر فاطمیون گفت‌وگو کردیم. او که اصالتی افغانستانی داشت و در شهر مقدس قم متولد شده بود، بسیار به خدمت در بسیج علاقه داشت و اگر کسی او را نمی‌شناخت، اصلاً متوجه نمی‌شد که این جوان خوش سیما و فعال در مسائل فرهنگی و بسیج، ایرانی نباشد. مهدی صابری را باید یکی از رویش‌های انقلاب در میان جوانان کشورهای منطقه و خصوصاً افغانستان بدانیم. این روزها که هجمه‌هایی علیه حضور برادران و خواهران افغانستانی به وجود آمده، لازم است نگاهی به پیوندهای فرهنگی و تاریخی دو ملت ایران و افغانستان بیندازیم. چه از زمان حضور نیروهای آموزشی سپاه پاسداران در افغانستان به دلیل آموزش مجاهدان افغانستانی در مبارزه با حکومت کمونیستی یا حضور هزاران افغانستانی در جبهه‌های دفاع مقدس و شهادت صدها نفر از آنها، تاریخ دو ملت پیوندهای عمیقی را تجربه کرده است. در ماجرای دفاع از حرم نیز باز ما شاهد حضور برادران افغانستانی در جبهه سوریه بودیم که در این میان چهره‌های تابناک و درخشانی چون مهدی صابری معرفی شدند. در ادامه گفت‌وگوی «جوان» با پدر این شهید گرانقدر را پیش‌رو دارید.

در زندگینامه شهید صابری خوانده‌ایم که ایشان متولد ایران بودند. خود شما در افغانستان متولد شدید؟

بله، من متولد افغانستان هستم ولی سال ۶۴ به ایران آمدم و در قم ساکن شدم. سال ۶۶ ازدواج کردم و فرزندم مهدی سال ۶۸ متولد شد. او زاده و بزرگ شده شهر مقدس قم بود.

زمانی که شما به ایران آمدید، اوج جنگ تحمیلی بود. از خانواده شما هم کسی در جبهه‌های دفاع مقدس حضور یافته بود؟

قبلش این را عرض کنم که عموم مردم افغانستان و خصوصاً اقوام شیعه بسیار به حضرت امام و انقلاب اسلامی ایران علاقه داشته و دارند. یک‌بار در منطقه ما یکی از کارکنان مدرسه به حضرت امام توهین کرده بود. مردم جمع شدند و با علما صحبت کردند و قرار شد او را به سزای عملش برسانند. اما فرد مورد نظر متوجه شد و شبانه فرار کرد. با چنین عشق و علاقه‌ای بود که خود من در سال ۶۴ تصمیم گرفتم به ایران بیایم. همان طور که شما هم اشاره کردید آن زمان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران جریان داشت. من تنها ۱۶ سال داشتم. به خواست پدرم به ایران آمده بودم تا در حوزه علمیه قم تحصیل کنم. مدتی بعد مرحوم پدرم سرور صابری (کربلایی صابری) به ایران آمد و همراه برادر بزرگ‌ترم به جبهه رفتند. او اعتقاد داشت کمک به نظام اسلامی کمک به اسلام ناب محمدی است، بنابراین مدت‌ها در جبهه فعالیت می‌کرد. خودم یک‌بار به اهواز و پادگانی که آنها حضور داشتند رفتم و از نزدیک دیدم که چقدر افغانستانی در جبهه‌های جنگ حضور دارند. آن زمان محصل بودم و نتوانستم به جبهه بروم اما بعد از اتمام دفاع مقدس، به افغانستان برگشتم و در جهاد علیه حکومت کمونیستی نجیب‌الله شرکت کردم. سیدمحسن برادر خانمم که دایی مهدی می‌شود از رزمندگان و جانبازان دفاع مقدس بود و پدر خانمش نیز در جبهه به شهادت رسیده بود. بنابراین مهدی از وقتی خودش را شناخت، دور و برش پر بود از رزمندگان دفاع مقدس و با علاقه ذاتی که داشت، جذب شهدا و رزمندگان آن دوران شد.

شهید صدرزاده و شهید صابری در کنار حاج قاسم سلیمانی

همان‌طور که شما گفتید پدربزرگ، عمو و دایی شهید مهدی صابری همگی رزمنده دفاع مقدس بودند. به این ترتیب ایشان هم با تفکرات بسیجی بزرگ شده بود؟

مهدی از نوجوانی دو فعالیت عمده داشت؛ یکی حضور در هیئت‌های مذهبی و دیگری فعالیت در بسیج. مسجد المصطفی در محله‌مان، بسیج فعالی داشت و مهدی هم عضو پایگاه آنجا شد و همراه جوانان دیگر فعالیت می‌کرد. مراسم و یادواره شهدا برگزار یا در مناسبت‌ها ایستگاه صلواتی راه‌اندازی می‌کردند. کار فرهنگی می‌کردند. بعدها مهدی مسئولیت فرهنگی ستاد مرکزی عالی اعتکاف در قم را برعهده گرفت و فعالیت‌هایش را تا دانشگاه ادامه داد. پسرم رشته زمین شناسی کاربردی را در دانشگاه پیام نور دنبال می‌کرد که بحث سوریه و شهادتش پیش آمد. سال آخر دانشگاه بود که رفت و شهید شد. خیلی از همکلاسی‌های دانشگاه می‌گفتند که روحیات مهدی عین بسیجی‌ها بود و باور نمی‌کردیم ایرانی نباشد.

شهید صابری بیشتر کار فرهنگی می‌کرد، چطور شد تصمیم گرفت به عنوان یک نیروی رزمی به سوریه برود؟

شما نگاه کنید به سیره شهدای دفاع مقدس، خیلی از آنها جنگاور نبودند. یعنی دنبال جنگ نبودند بلکه به فراخور حال به جبهه رفتند و جنگیدند. مهدی هم همین طور بود. زمانی که نیاز به کار فرهنگی بود، در این زمینه فعالیت می‌کرد. اما زمانی که نیاز به اسلحه به دست گرفتن بود، سلاح برداشت و به سوریه رفت. این را هم اضافه کنم که او به خاطر جوانی و شور و شوقی که داشت، در مورد تسلیحات مختلف مطالعه و تحقیق کرده بود. خیلی از سلاح‌ها را بدون اینکه از نزدیک دیده باشد می‌شناخت و کاربرد با آنها را به صورت تئوری بلد بود.

> از بس آقا مهدی از شهید صدرزاده تعریف کرده بود، ما آقا مصطفی صدرزاده را از تعاریف پسرمان شناخته بودیم. آقا مهدی بار اول که به مرخصی آمد، مرتب از سید ابراهیم (نام جهادی شهید صدرزاده) حرف می‌زد. ما که آن موقع شهید صدرزاده را نمی‌شناختیم ولی با تعاریف پسرمان از او، دوست داشتیم بدانیم این سید ابراهیم کیست

به سیره شهدای دفاع مقدس اشاره کردید، آقا مهدی شناختی از شهدای جنگ تحمیلی داشت؟

بله داشت. این شناخت بسیار هم عمیق بود. پسرم مطالعات زیادی در خصوص شهدای دفاع مقدس و همین طور سیره و منش آنها داشت. خیلی از شهدا را می‌شناخت. می‌توانم به شهید مهدی باکری اشاره کنم که پسرم بسیار به این شهید بزرگوار علاقه داشت. همین طور چون ما ساکن قم هستیم، پسرم درباره شهید زین‌الدین فرمانده لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب(ع) قم هم بسیار تحقیق کرده و ایشان را می‌شناخت و به او علاقه داشت. خیلی هم به زیارت مزار این شهید بزرگوار می‌رفت. اصلاً یک پایش در بسیج بود و پای دیگرش در گلزار شهدا. خیلی به اینگونه مسائل علاقه داشت.

به نظر شما حضور شهید در جبهه مقاومت اسلامی از چه انگیزه‌هایی نشئت می‌گرفت؟

مهدی از کودکی در هیئات مذهبی رشد کرده بود. شیفته و عاشق اهل بیت و همین طور شرکت در مراسم مذهبی و روضه‌ها بود. با چنین اعتقاداتی و البته حضور چندین ساله‌اش در بسیج و انس با شهدا، ایشان در همان اولین ماه‌های شروع جنگ در سوریه و احتمال تعدی به حرم اهل بیت، تصمیم گرفت به سوریه برود. به نظرم اواسط سال ۹۲ بود که پیکر اولین شهید مدافع حرم فاطمیون به قم آورده شد. همان جا آقا مهدی تصمیم گرفت به جبهه دفاع از حرم برود. عجیب پیگیر بود. خیلی این طرف و آن طرف رفت و تلاش کرد تا نهایتاً شهریورماه ۱۳۹۳ اولین اعزامش به سوریه رقم خورد.

چند بار اعزام شد و بار چندم به شهادت رسید؟ شما مشکلی با رفتنش نداشتید؟

شهریور ۹۳ که رفت، سه یا چهار ماه بعد برگشت. چند روزی ماند و بار دوم که رفت، یک ماه و ۱۰ روز بعد به شهادت رسید. دفعه اول که می‌خواست برود، آمد با من صحبت کرد. استدلالش را گفت و من هم مخالفتی نکردم. چون خود ما این جوان را با عشق اهل بیت بزرگ کرده بودیم نمی‌توانستم به او بگویم همه این چیزهایی که طی سالیان یاد گرفتی درست نبوده است. آقا مهدی در محیط هیئت رشد کرده بود و نمی‌توانست نسبت به تعدی تروریست‌ها به حرم اهل بیت بی‌تفاوت باشد. بنابراین من نمی‌توانستم با رفتنش مخالفت کنم. البته مادرش به خاطر محبت مادرانه نمی‌توانست به راحتی با رفتنش موافقت کند. مهدی تنها پسرمان بود. ما دو دختر داریم و آقا مهدی که تک پسر بود. خلاصه همسرم مخالفت کرد و آقا مهدی نهایتاً گفت فردای قیامت اگر حضرت زینب(س) پرسید جوانان شما چه امتیازی نسبت به حضرت علی اکبر(ع) داشتند، چه جوابی دارید به ایشان بدهید؟ اگر خانم پرسید وقتی حرمم در خطر بود چرا یاری نکردید چه به ایشان بگوییم؟ اینطور شد که مادرش هم رضایت داد و او راهی شد. منتها آنقدر که بچه خوبی بود و به ما احترام می‌گذاشت، روز رفتن هم باز به من گفت اگر از ته دل رضایت ندارید نمی‌روم. من هم گفتم اگر رضایت نداشتیم که نمی‌گذاشتیم بروی.

پدر و مادر شهید مهدی صابری

گفتید شهید صابری صرفاً حدود پنج ماه در جبهه سوریه حضور داشت. اما در پرونده جهادی ایشان آمده که به فرماندهی گروهان حضرت علی اکبر(ع) رسیده بود. چطور به این سرعت ارتقا پیدا کرد؟

آقا مهدی خیلی باهوش و زرنگ بود. زود هم کارها را یاد می‌گرفت. بار اول مسئول مخابرات یک واحد شده بود. بار دوم هم شهید مصطفی صدرزاده فرمانده گردان عمار از مهدی خواسته بود گروهان حضرت علی اکبر(ع) را تشکیل بدهد. این دو (شهید صدرزاده و پسرم) خیلی با هم رفاقت عمیقی داشتند.

> پسرم با دو نفر از همرزمانش دوستی عمیقی داشت. یکی شهید مصطفی صدرزاده که از دوستی این دو نفر برایتان گفتم. نفر دوم هم شهید حاج حسین بادپا بود که البته ایشان سن و سال بیشتری نسبت به پسرم و شهید صدرزاده داشت. حاج حسین از رزمندگان دفاع مقدس بود که در جبهه دفاع از حرم به شهادت رسید

تصاویر گویا و جالبی هم از شهیدان صابری و صدرزاده وجود دارد. کمی از دوستی این دو شهید بگویید.

اینطور بگویم که از بس آقا مهدی از شهید صدرزاده تعریف کرده بود، ما آقا مصطفی صدرزاده را از تعاریف پسرمان شناخته بودیم. آقا مهدی بار اول که به مرخصی آمد، مرتب از سید ابراهیم (نام جهادی شهید صدرزاده) حرف می‌زد. ما که آن موقع شهید صدرزاده را نمی‌شناختیم ولی با تعاریف پسرمان از او، دوست داشتیم بدانیم این سید ابراهیم کیست. پسرم در آن چند روزی که خانه بود، چند بار تلفنی با شهید صدرزاده صحبت کرد. یک‌بار پرسیدم این سید ابراهیم کیست؟ آقا مهدی گفت فرمانده گردان ماست و از شخصیت و رفتارهای شهید صدرزاده طوری تعریف کرد که دوست داشتم او را از نزدیک ببینم و با او آشنا شوم. مرخصی آقا مهدی تمام شد و به جبهه برگشت. این‌بار حدود ۴۰ روز بعد به شهادت رسید. ما درگیر مراسم او شدیم. شاید مراسم هفتم یا یکی دیگر از مراسم پسرم بود که جوانی به خانه‌مان آمد و گفت من مصطفی صدرزاده هستم. آنجا برای اولین بار او را دیدیم. بسیار مؤدب و با محبت بود. من و همسرم از برخوردهای او بسیار خرسند بودیم طوری که انگار پسرمان دوباره زنده شده است. آقا مصطفی گفت می‌خواهم کارهای خانه‌تان را انجام بدهم. اگر ظرفی دارید بدهید تا بشوییم! گفتیم شما میهمان ما هستید این حرف‌ها چیست؟ اما اصرار کرد و رفت کلی ظرف شست. تا جایی که همسرم گفت دیگر بس است اینقدر ما را خجالت زده نکنید. شهید صدرزاده در همان اولین دیدار بسیار به ما محبت کرد. بعد که به سوریه برگشت، چند بار زنگ زد و جویای احوالمان شد. باز هم به خانه ما آمد. هر بار هم که می‌آمد صاف می‌رفت آشپزخانه و شروع به شستن ظرف‌ها و جمع و جور کردن وسایل می‌کرد. صدرزاده اول آبان سال ۹۴ به شهادت رسید. تقریباً هفت یا هشت ماه بعد از شهادت مهدی. وقتی خبر شهادتش را به ما دادند، من و همسرم به قدری ناراحت شدیم که گویا پسرمان مهدی دوباره شهید شده است. این قدر که ما این جوان رعنا و فرمانده دلیر جبهه مقاومت یعنی آقا مصطفی صدرزاده را دوست داشتیم.

آقا مهدی غیر از شهید صدرزاده، با شهدا یا رزمندگان دیگری هم دوستی داشت؟

پسرم با دو نفر از همرزمانش دوستی عمیقی داشت. یکی شهید مصطفی صدرزاده که از دوستی این دو نفر برایتان گفتم. نفر دوم هم شهید حاج حسین بادپا بود که البته ایشان سن و سال بیشتری نسبت به پسرم و شهید صدرزاده داشت. حاج حسین از رزمندگان دفاع مقدس بود که در جبهه دفاع از حرم به شهادت رسید. از شهید بادپا و قبل از شهادتش شنیدیم که می‌گفت من زمان جنگ و در همین جبهه دفاع از حرم دوستان بسیاری را از دست دادم اما برای هیچ کدام‌شان اشک نریختم، منتها برای مهدی گریه کردم، چراکه او حیف بود به این زودی از دست برود. این جوان اگر زنده می‌ماند، می‌توانست خیلی خدمت کند و به حتم فرمانده لشکر فاطمیون می‌شد. مهدی ۹ اسفند ۹۳ در سوریه به شهادت رسید. یازدهم پیکرش به ایران بازگشت و سیزدهم اسفند هم تشییع و به خاک سپرده شد، در حالی که تنها چند روز قبل وصیتنامه‌اش را نوشته بود.

پسرتان فرمانده گروهان حضرت علی اکبر(ع) بود، اینطور که گفته می‌شود علاقه زیادی هم به حضرت علی اکبر(ع) داشت؟

بله، بسیار به حضرت علی اکبر(ع) علاقه داشت. ما قبلاً در خیابان ابوذر شرقی قم زندگی می‌کردیم. آنجا هیئتی وجود داشت که مهدی به جلساتش نمی‌رفت و در عوض به هیئت حضرت علی‌اکبر(ع) در خیابان ابوذر غربی می‌رفت. وقتی پرسیدم چرا به هیئت محله نمی‌روی؟ گفت چون نام هیئت خیابان ابوذر غربی به نام شه‌زاده حضرت علی اکبر است، دوست دارم به آنجا بروم. پسرم هر وقت می‌خواست نام حضرت را بیاورد، حتماً کنیه و القاب ایشان را هم به زبان می‌آورد. مثلاً می‌گفت شه‌زاده حضرت علی اکبر(ع). شهید مصطفی صدرزاده فرمانده مهدی تعریف می‌کرد وقتی در سوریه مهدی و چند نفر دیگر را مأمور تشکیل گروهان کردیم، انتخاب نام گروهان را به خودشان واگذار کردیم. تا به آقا مهدی گفتیم چه نامی را می‌خواهی برای گروهانت انتخاب کنی، بدون درنگ گفت حضرت علی اکبر(ع).

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۸۶۶

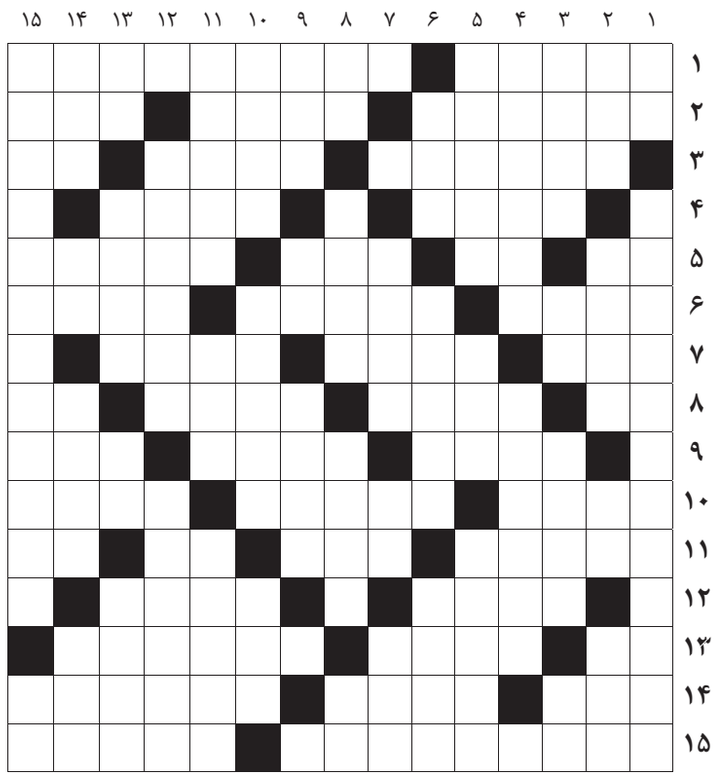

از راست به چپ

■ ۱-استثنای قانون-تیم اراکی لیگ برتر ■ ۲-قند سوخته-متاع-پنهانی ■ ۳-محل و مکان-آگاه و باخبر-روحانی مسیحی ■ ۴-استان شاعران بنام-مسیر مسابقه اسب‌دوانی ■ ۵-پنبه نارس-رمق آخر-پشت و گرده-بایکوت ■ ۶-رکن و اساس-پوشیدنی زمستانی-بصیر ■ ۷-سود حرام-نوعی پارچه نخی-گرانمایه ■ ۸-پسوند خوراک-فانی-چسب موکت-قیمت بازاری ■ ۹-روحانی زرتشتی-نیکو-نوعی پشم نرم ■ ۱۰-از خدایان مصر قدیم-کاغذ کپی-مزد بگیر ■ ۱۱-آلت رگزنی-کفش اسب-پوزه-کلاه الف ■ ۱۲-پوشش لباس در جالباسی-قطب منفی پیل ■ ۱۳-غذای نذری-کهنه و پوسیده-تیم فوتبالی در پرتغال ■ ۱۴-امپراتور باستانی-بهشت زیر پایش است-بیماری ورم بناگوش ■ ۱۵-چیدمان-چشمک زن آسمان

از بالا به پایین

■ ۱-تنها-هواپیمای فرانسوی که در اختیار صدامیان بود ■ ۲-پول زور-شماره استاندارد کتاب-علامت فعل استمراری-ضربه روحی ■ ۳-زرشناس-نه ته پیاز نه سرپیاز-مهم‌ترین وسیله دفاعی کشورمان-زلف ■ ۴-کامپیوتر-سرهم کردن قطعات ■ ۵-عدسی محدب-میوه بهشتی-هدیه چهرهگشایی عروس ■ ۶-سگ ماده-ابزار بتونه کاری-مرد سنگ انداز ■ ۷-مبارزه با حریف خیالی در کاراته-ضمیر دور-گوسفند قربانی که به مکه برند ■ ۸-طایفه کریمخان-کالابرگ-نوشیدن آب کم-چهره ■ ۹-حرف سی ام الفبا-مردار-نماد ■ ۱۰-مالدار-دعای بد-مرزبان ■ ۱۱-یاکند-قبیله-شرف و عفت ■ ۱۲-شادی آور-شروع ورزشی ■ ۱۳-آب منجمد-تخت پادشاهی-مورب-بحر ■ ۱۴-سازگاری-پول ژاپن-قاب-مشورت ■ ۱۵-سروته کاری را با حفظ ظاهر به هم آوردن-عدد منفی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۸	۵	۷			
					۱	۲		
۶	۹			۲		۸		
	۳							
					۳		۶	۷
				۷	۹	۴		۲
	۷	۹	۱					۸
		۸	۶					
		۱						۳

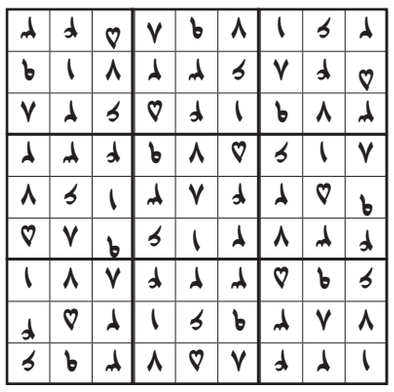

جدول کلمات متقاطع
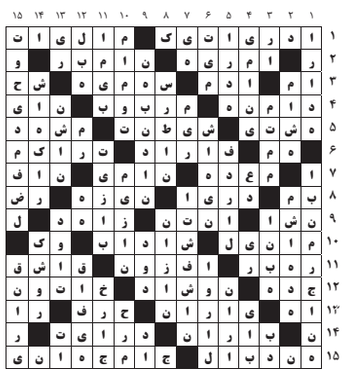
پاسخ جدول شماره ۶۸۶۵